

عصیان مشروع

گزارش و مطالعه انتقادی کتاب بررسی فقهی فرمانبرداری و نافرمانی مدنی

● حجت‌الاسلام والمسلمین محمد کاظم حقانی فضل

حوزه علمیه قم، پژوهشگر و مدرس حوزه علمیه قم و مدیر علمی سایت ویکی‌شيعه/
mkhaghanif@gmail.com

چکیده

کتاب بررسی فقهی فرمانبرداری و نافرمانی مدنی نوشته سید جواد ورعی، پژوهشی است که در قالب ده فصل، یکی از موضوعات مربوط به روابط حاکمان و شهروندان در جامعه اسلامی را مطالعه کرده است. نویسنده حق نافرمانی مدنی را در دولت‌های مشروع دینی می‌پذیرد و حاکمان را ملزم به رعایت حقوق نافرمانان می‌داند و از سوی دیگر، برای نافرمانی شرایط و قیودی تعریف می‌کند تا مرز «نافرمانی مدنی» با «بغی»، «محاربه» و «افساد فی الارض» روشن باشد و حقی از مردم ضایع نشود. کتاب، از ساختاری پژوهشی بهره‌مند است و از نظر شکلی نیز وضعیت قابل قبولی دارد. نویسنده در اثبات مدعای خود گاه برداشت‌های موسع از روایات کرده است. در مواردی نیز تنها دلیل او سیره پیامبر اسلام (ص) یا امیر مؤمنان (ع) است که برای اثبات مدعا ناکافی است. با این حال این کتاب گامی مناسب در توسعه فقه سیاسی شیعه با تکیه بر حقوق مردم محسوب می‌شود.

کلیدواژه

فرمانبرداری، نافرمانی مدنی، مشروعیت حکومت، اختلال نظام، حکم حکومتی.

۱. مقدمه

شکل‌گیری حاکمیت اسلامی و شیعی در ایران و در دوران مدرن، زمینه‌ساز مسائل جدید حکومتی متعددی در حوزه‌های مختلف سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی شده است. اختلاف بین شهروندان و حاکمان و اعتراضات



■ ورعی، سیدجواد. (۱۳۹۴)، بررسی فقهی
فرمانبرداری و نافرمانی مدنی، تهران، سمت، ۲۴۰
ص، ۹۰۰۰۰ ریال.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۹۸-۰۹۹-۱

شهروندان به قوانین و یا رفتارهای حاکمان، یکی از این موضوعات است که تاکنون از سوی فقیهان شیعه به صورت تفصیلی مطالعه نشده است و پرسش‌های متعدد این حوزه همچنان نیازمند پاسخ‌های فقیهانه‌اند. سیدجواد ورعی، استاد و پژوهشگر حوزه علمی قم تلاش کرده است تا به بخشی از این پرسش‌ها پاسخ گوید و فقه سیاسی و اجتماعی شیعه را گامی به پیش ببرد. این مقاله با هدف معرفی و نقد اجمالی کتاب او به نگارش درآمده است.

۲. درباره نویسنده

سیدجواد رائی ورعی، معروف به سیدجواد ورعی (متولد ۱۳۴۲ش)، استاد سطوح عالی و پژوهشگر در حوزه علمی قم است. گرایش او بیشتر فقه سیاسی و اجتماعی است. وی مقاله‌های زیادی منتشر کرده است و در پایگاه پرتال جامع علوم انسانی ۴۰ مقاله با نام او ثبت شده است، همچنین در پایگاه مجلات تخصصی نور ۵۳ مقاله با نام وی قابل مشاهده است. در پایگاه شخصی او با آدرس (<http://www.varaei.com>) می‌توان با سیزده عنوان کتاب تألیفی او نیز آشنا شد. ورعی به مدت چهار سال سردبیر فصل‌نامه حکومت اسلامی و مدت‌های طولانی نیز همکار صفحه حوزه در روزنامه جمهوری اسلامی بوده است. بیشتر فعالیت‌های پژوهشی او با همکاری پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، دبیرخانه مجلس خبرگان و مرکز تحقیقات حج انجام شده است. حقوق و وظایف شهروندان و دولت‌مردان، امام خمینی و احیای فکر دینی، پژوهشی در اندیشه سیاسی نایینی و حقوق شهروندی در اندیشه اسلامی عناوین برخی از کتاب‌های او را شکل می‌دهند.

۳. معرفی تفصیلی اثر

عنوان کتاب بررسی فقهی فرمانبرداری و نافرمانی مدنی، موضوع و روش پژوهشی کتاب را به خوبی معرفی می‌کند. بنابراین با کتابی روبه‌رو هستیم که در حوزه فقه سیاسی و اجتماعی تألیف شده و به موضوعی کمتر تحقیق شده پرداخته است. هدف نویسنده نیز روشن‌تر شدن مرزهای حقوق شهروندی و حقوق حاکمان است و دغدغه اصلی او آن است که حاکمان نتوانند با عناوینی مثل «بغی»، «محاربه» یا «افساد فی الارض» منتقدان را مجازات کنند و البته منتقدان نیز حد و مرز خود را بشناسند و برای هر اعتراضی نظم جامعه را به هم نزنند.

فصلنامه نقد کتاب

فقه و حقوق

سال دوم، شماره ۷
پاییز ۱۳۹۵

۱۱۵

۴. ساختار و ویژگی‌های کلی

کتاب غیر از مقدمه، ده فصل و ساختاری پژوهشی دارد و به همین جهت، فصل اول به مفاهیم و کلیات موضوع اختصاص دارد. نویسنده در مقدمه ضمن طرح پرسش اصلی و پرسش‌های فرعی، روش و پیشینه تحقیق را تبیین کرده است. کتاب از نظر ویرایشی و نگارشی وضعیت قابل قبولی دارد و به جز دو مورد اشکال تایپی در آن مشاهده نشد!

۴-۱. فصل اول: کلیات و مفاهیم

در فصل اول نیز مفاهیمی مثل فرمانبرداری، نافرمانی مدنی، مقاومت مدنی، انقلاب، شورش، بغی، محاربه، دولت مشروع و دولت نامشروع را توضیح داده است. از نظر نویسنده، نافرمانی مدنی با سه شاخصه خشونت پرهیزی، مسئولیت‌پذیری و محدودیت شناخته می‌شود. (ص ۱۰) و چنین تعریف می‌شود: «سرپیچی از قوانین، مقررات، سیاست‌ها و تصمیم‌های ناعادلانه یا برخلاف شرع حکومت با هدف لغو یا تغییر آن، بدون نقض اصل حاکمیت؛ مشروط بر آن که نقد، انتقاد و اعتراض و اقدامات قانونی به نتیجه نرسیده باشد» (ص ۱۰). تفاوت نافرمانی با مقاومت مدنی نیز در آن است که در مقاومت مدنی اقدام خاصی انجام نمی‌شود؛ ولی نافرمانی با اقدام همراه است (ص ۱۱). نویسنده برای روشن‌تر شدن موضوع تحقیق وارد مباحث فقهی «بغی» و «محاربه» می‌شود و معیارهای تحقق هر یک را بیان می‌کند. نکته قابل توجه آن است که به گفته نویسنده اگر ملاک تحقق بغی، صرف براندازی باشد نه دست به اسلحه بردن، در نتیجه باید کسانی که با ابزارهای فرهنگی مثل رسانه‌ها قصد براندازی دارند نیز «باغی» محسوب شوند (ص ۱۹). نویسنده در پایان این فصل در دو صفحه دولت مشروع و نامشروع را معرفی می‌کند.

با کتابی روبه‌رو
هستیم که در
حوزه فقه سیاسی
و اجتماعی تألیف
شده و به موضوعی
کمتر تحقیق شده
پرداخته است

۱-۱-۴. ملاحظات

مؤلف کتاب ادعا می‌کند اگر تعداد کسانی که قصد براندازی حکومت را دارند آن قدر نیست که نیاز به جنگ و مقاتله باشد، باید این افراد را محارب حساب کرد (ص ۱۹). درحالی‌که در صفحه پیشین ملاک‌های محاربه و بغی را از هم متمایز دانسته بود. مهم‌تر آن‌که در این فرض افراد برانداز به مجازاتی بیش از باغیانی می‌رسند که تعداد قابل‌ملاحظه‌ای دارند؛ زیرا از نظر فقهی حکم باغی اعدام نیست؛ بلکه باید با آنان بجنگند تا اسلحه را زمین بگذارند.

فصلنامه نقدکتاب

فقه‌فوق

سال دوم، شماره ۷
پاییز ۱۳۹۵

۱۱۶

۲-۴. فصل‌های دوم و سوم: مبانی و فلسفه نافرمانی

عنوان فصل دوم کتاب «مبانی فرمانبرداری مدنی» است. نویسنده پنج دیدگاه قرارداد اجتماعی، رضایت عمومی، اراده عمومی، عدالت و اراده خالق انسان را مطرح می‌کند و از آن‌جا که نظریه مقبول او نظریه اخیر است، دلیل عقلی و دلایل نقلی آن را نیز توضیح می‌دهد. فصل سوم که به نوعی ادامه منطقی فصل دوم است با عنوان فلسفه حق مقاومت و نافرمانی مدنی آغاز می‌شود و حق نافرمانی شهروندان براساس هریک از مبانی پیش‌گفته تبیین می‌شود. نویسنده براساس نظریه موردقبول خود معتقد است که اگر حکومت از چارچوب مشخص الهی تخطی کند، حق نافرمانی مدنی برای همگان ثابت است (ص ۳۹).

۱-۲-۴. ملاحظات

نکته موردپرسش آن است که آیا هر آن‌چه در حکومت و بین حاکمان و شهروندان جاری است حکمی شرعی دارد؟ و اگر چنین نیست جواز یا عدم جواز نافرمانی مدنی بر کدام مبنا تبیین می‌شود؟ گویا نویسنده به این نکته توجهی نداشته است.

پرسش اساسی‌تری نیز در این بحث وجود دارد که می‌توان آن را چنین تبیین کرد؛ پیش‌فرض نانوشته کتاب آن است که در حکومت مشروع^۲ همین که حکومت به وظایف شرعی خود عمل کند، حکومت کارآمد خواهد بود و شهروندان به حقوق خود خواهند رسید؛ درحالی‌که می‌دانیم فقیهان قرائت‌ها و برداشت‌های مختلفی دارند و اجرای آراء هریک از ایشان به‌عنوان قانون در جامعه نتیجه‌ای متفاوت رقم خواهد زد. اکنون باید از نویسنده پرسید اگر حاکمان به فهم خود از شریعت عمل کنند، ولی در عمل، حکومت کارآمد نباشد، آیا باز هم حق نافرمانی شهروندان باقی است؟

مؤلف کتاب ادعا می‌کند اگر تعداد کسانی که قصد براندازی حکومت را دارند آن قدر نیست که نیاز به جنگ و مقاتله باشد، باید این افراد را محارب حساب کرد (ص ۱۹). درحالی‌که در صفحه پیشین ملاک‌های محاربه و بغی را از هم متمایز دانسته بود

۳-۴. فصل چهارم: قلمرو نافرمانی

نویسنده فصل چهارم را صرف بررسی فرمانبرداری و نافرمانی مدنی کرده است. در این بخش جرم و گناه را تعریف کرده و چهار فرض مترادف بودن جرم و گناه، اعم بودن گناه از جرم، اعم بودن جرم از گناه و رابطه عموم و خصوص من وجه بین جرم و گناه را مطرح می کند^۳ و خود فرض آخر را می پذیرد. مؤلف کتاب برای تبیین این فرض، نخست در بحثی بسیار میسوط شش نظریه فقهی درباره لزوم تعزیر مرتکب گناه ارائه می کند و پنج نظریه را به همراه دلایل، نقل و نقد می کند و در پایان خود، نظریه ششم را می پذیرد که براساس آن هر گناهی جرم نیست و تعزیر ندارد؛ ولی با این حال برخی از گناهانی که در شرع تعزیر ندارند به جهت جنبه عمومی داشتن مستحق تعزیر خواهند بود.

در همین بخش و در ادامه بحث از نسبت جرم و گناه، نویسنده تلاش می کند به این پرسش پاسخ دهد که آیا هر جرمی گناه است و عقاب دارد؟ و در همین راستا نخست سه نظریه درباره ماهیت حکم حکومتی و قوانین دولتی را نقل و در گفتار بعد با ذکر ادله، نقد و ارزیابی می کند. این سه نظریه از آثار امام خمینی (م ۱۳۶۸)، علامه طباطبائی (م ۱۳۶۰) و آیت الله صافی گلپایگانی اصطیاد شده اند. نویسنده در این بحث بدون تفکیک نظریه ها، به چهار دسته از آیات قرآن و شش دسته از روایات، از جمله مقبوله عمر بن حنظله و نامه امام علی (ع) به مالک اشتر استناد می کند و از مجموع آن چه گفته است نتیجه می گیرد که اطاعت از حاکم غیرمعصوم، حکمی شرعی نیست، بنابراین هر جرمی گناه نیست و عقاب ندارد (ص ۹۱) و نافرمانی مدنی در دایره قوانین عرفی شرعاً جایز و در قوانین شرعی جایز نیست.

۳-۴-۱. ملاحظات

بر این بخش از کتاب نقدی شکلی وارد است و آن این که نویسنده ابتدا در یک گفتار نظریات شش گانه را نقل می کند و در گفتار بعدی دلایل و نقد آن ها را ذکر می نماید؛ ولی متأسفانه هنگام ذکر دلایل اشاره ای به محتوای نظریه نمی کند و مثلاً می نویسد، دلایل نظریه چهارم و خواننده باید چندین صفحه باز گردد تا به خاطر بیاید که این دلایل به طور مشخص ناظر به کدام نظریه اند.

در صفحه ۵۰ نظر شهید مطهری را مبنی بر این که هر گناه فردی دارای جنبه اجتماعی نیز هست، بدون آن که دلیلی برای آن بیاورد، تأیید

می‌کنند. آیا گناه کسی که در خلوت خود و برای خود به صورت غنایی آواز می‌خواند جنبه اجتماعی دارد؟

در صفحه ۵۱ به آیت‌الله سیدمحمد رضا گلپایگانی (م ۱۳۷۲) نسبت داده‌است که ولایت مطلقه برای فقیه را قبول ندارد و در پانویس این قول را به صفحه ۱۵۳ کتاب الدر المنضود مستند کرده‌است. به نظر می‌رسد بهتر بود که تعبیر ولایت مطلقه را توضیح دهند. منظور آیت‌الله گلپایگانی از ولایت مطلقه، ولایتی است که فقیه با تکیه بر آن حق جعل حکم شرعی جدید داشته باشد. تذکر این نکته نیز مفید است که در نسخه مندرج در نرم‌افزار جامع فقه اهل بیت این مطلب در صفحه ۱۵۵ است.

۴-۴. فصل پنجم: نافرمانی در دولت مشروع

در فصل پنجم که «نافرمانی مدنی در دولت مشروع» عنوان گرفته‌است، نویسنده نخست دولت‌های مشروع را به حکومت معصوم و غیرمعصوم تقسیم می‌کند و نافرمانی در حکومت معصوم را جایز نمی‌داند. هرچند از نظر او هرگونه نافرمانی لزوماً حکم بغی یا محاربه را نیز ندارد. مهم‌ترین مستند نویسنده برای عدم جواز نافرمانی مجموعه‌ای از آیات قرآن است که در آن‌ها بر لزوم اطاعت از پیامبر(ص) تصریح شده‌است. در ادامه بحث از جواز نافرمانی در دولت مشروع، مؤلف کتاب نخست تصریح می‌کند که در حکومت معصوم، کارگزاران معصوم نیستند و حکم معصوم را ندارند. سپس در قوانین خلاف شرع، قوانین خلاف مصلحت عمومی و عدالت و نیز جایی که کارگزار برخلاف قانون عمل می‌کند، نافرمانی را مجاز می‌داند (ص ۱۰۹) و مهم‌ترین دلیل عقلی بر جواز نافرمانی تقدم حکم خداوند هنگام تزامم امر خدا با امر حاکم است (ص ۱۱۱) و مهم‌ترین دلیل نقلی هم مجموع آیاتی است که اطاعت از غیرخدا را در طول اطاعت از خدا می‌داند و نیز مجموعه روایاتی است با مضمون مشترک «لا طاعة لمخلوق فی معصية الخالق». علاوه‌بر این نویسنده به دو گروه از ادله نیز برای مدعای خود استناد می‌کند که عبارتند از ادله وجوب نهی از منکر و ادله جواز نقض حکم حاکم.

۴-۴.۱. ملاحظات

در این مبحث نویسنده در پانویس صفحه ۱۰۷ و ۱۰۸ روایاتی نقل می‌کند که لازمه آن خطا پذیر بودن برخی از تصمیمات حاکمان معصوم است؛ ولی در ادامه با این توجیه که در احکام معصومان احتمال تقصیر و خطا وجود

ندارد، نتیجه می‌گیرد که نافرمانی در این موارد نیز جایز نیست. نویسندگان توجه نکرده‌اند که روایت‌های نقل شده بر وقوع خطا تصریح دارند؛ بنابراین حداکثر عدم تقصیر در این موارد قابل پذیرش است. باین حال از آن جاکه نویسندگان فقط در پانویس به این مطلب اشاره کرده‌اند، احتمال آن که نظر خود را دقیق منعکس نکرده باشد، وجود دارد.

در بخش ادله نقلی جواز نافرمانی یکی از آیات مورد استناد نویسندگان، آیات ۱۰۷-۱۰۸ سوره شعراء است (ص ۱۱۷) که می‌فرماید: *إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ - فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا أَمْرًا*. نویسندگان اطاعت در این آیه را اطاعت در امور اجتماعی و حکومتی فرض کرده و نیز امانت را وصفی دانسته که علت لزوم اطاعت ناشی از آن است. این که اطاعت در این آیه ناظر به اطاعت در امور حکومتی باشد مشخص نیست و می‌توان ادعا کرد که پیامبر در این آیه بر امانت‌داری خود در تلقی و حفظ وحی تأکید می‌کند و در واقع اظهار می‌کند که آن چه می‌گوییم از خودم نیست و معلوم نیست که از امانت‌داری در وحی که موضوعی خاص است، بتوانیم نتیجه بگیریم که وحی موضوعیت ندارد و امانت‌داری در موضوعات دیگر نیز ملاک اطاعت است. سرایت حکم خاص به عام دلیل صریح‌تری می‌طلبد.

روش نویسندگان در این بخش آن است که صفات ذکر شده در آیات را دارای حیث تعلیلی برای اطاعت فرض کرده و در نتیجه از آن‌ها حکم عام استخراج نموده و همه آیات مذکور را شامل احکام حکومتی و قوانین اجتماعی نیز دانسته و از سوی دیگر برای آیات، مفهوم مخالف در نظر گرفته‌اند. به همین جهت از تعبیر *اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ* در سوره لقمان نتیجه گرفته‌اند که اگر حاکم قانونی خلاف شرع وضع کند یا به شرع عمل نکند، لزوم اطاعت ندارد (ص ۱۱۸). جواز نافرمانی در مورد اول واضح است؛ ولی در مورد دوم که فقط رفتار حاکم خلاف شرع است، قابل استناد به این آیه نیست؛ زیرا رفتار حاکم غیر از امر و نهی اوست. چنان که از آیه ۲۴ سوره انسان نیز نتیجه می‌گیرد که عدم اطاعت از شخص اثم و کفور موضوعیت دارد و بعید می‌داند که آیه مختص پیامبر باشد. سؤال آن است که اگر افراد مقابل اثم و کفور نبودند، پیامبر می‌توانست از ایشان اطاعت کند؟ نکته اصلی در نقد آن است که این روش تحلیل دلیل لفظی که همه قرائن و فضای صدور یا نزول را کنار بگذاریم و فقط اوصاف ذکر شده در متن را به شرط تحویل ببریم و سپس از شرط مفهوم بگیریم، قابل دفاع نیست. غیر از این که برداشت عموم و اطلاق مبتنی بر احراز مقدماتی است که دست کم نویسندگان آن مقدمات را بیان نکرده‌اند.

روش نویسندگان در این بخش آن است که صفات ذکر شده در آیات را دارای حیث تعلیلی برای اطاعت فرض کرده و در نتیجه از آن‌ها حکم عام استخراج نموده و همه آیات مذکور را شامل احکام حکومتی و قوانین اجتماعی نیز دانسته و از سوی دیگر برای آیات، مفهوم مخالف در نظر گرفته‌اند.

در استناد به روایت‌ها نیز معمولاً بحث از سند مشاهده نمی‌شود؛ در حالی که یکی از ارکان استناد به روایت‌ها احراز صدور آن‌هاست؛ ولی نویسنده این بحث را مورد غفلت قرار داده‌است. مثل استناد به کلمات امیرالمؤمنین (ع) در صفحه ۱۲۰.

در صفحه ۱۲۴ از نامه امام علی (ع) به مردم بصره نتیجه‌گیری شده‌است که اگر حاکمی دستور خلاف شرع داد مردم حق عزل او را دارند. مستند نویسنده آن است، امام فرموده‌است که به من گزارش دهید تا عزلش کنم. پرسش آن‌جاست که آیا اگر شارع حقی به حاکم داد، مردم هم آن حق را دارند؟ و نیز اگر آن حاکم معصوم بود باز هم این حق قابل سرایت به دیگر حاکمان از آن به عموم مردم است؟ در واقع باز هم نویسنده محترم حکم خاص را که احتمال خصوصیت دارد، به عام سرایت داده‌است. چنان‌که در صفحه ۱۲۷ نیز صحیحه صفوان را که ناظر به روابط اجتماعی بین افراد است به روابط بین حاکمان و مردم سرایت داده‌است.

در صفحه ۱۳۰ مصوبات عرفی حاکمیت‌ها مثل قوانین شهرداری‌ها را خارج از بحث نافرمانی مدنی قرار می‌دهد. نکته قابل توجه آن است که تقریباً همه قوانین شهری بالمآل به تصرف در اموال و زندگی مردم منتهی می‌شود که همه محکوم حکم شرعی هستند. نویسنده به این فرض توجه نکرده‌است و فقط با یک استثنا که اگر قوانین منتهی به بی‌عدالتی شود، موضوع نافرمانی نیز محقق می‌گردد.

در صفحه ۱۳۶ و ذیل مبحث امر به معروف و نهی از منکر، هدف نهی از منکر را تغییر مسئولان خاطی دانسته‌اند. به نظر می‌رسد هدف نهی از منکر تغییر شخص نیست؛ بلکه در درجه اول تغییر قانون خلاف شرع و در رتبه بالاتر تغییر رویه مسئولان است و اگر شخص حاضر به تغییر رویه نبود باید او را عزل کرد.

در صفحه ۱۳۸ به اطلاق و عموم ادله جواز نقض حکم حاکم استناد کرده‌اند؛ در حالی که هیچ دلیل لفظی نقل نکرده‌اند تا بتوان اطلاق یا عمومش را سنجید.

۴-۵. فصل ششم: نافرمانی در دولت نامشروع

فصل ششم با عنوان مقاومت و نافرمانی مدنی در دولت نامشروع سامان یافته‌است و همچون فصل‌های پیشین دلایل عقلی و نقلی زیر مجموعه‌های آن را شکل می‌دهند. نویسنده در این بحث اشاره می‌کند که ممکن است مشروعیت حکومت را به اعتبار روش حکومت‌داری هم

ذیل مبحث امر به معروف و نهی از منکر، هدف نهی از منکر را تغییر مسئولان خاطی دانسته‌اند. به نظر می‌رسد هدف نهی از منکر تغییر شخص نیست؛ بلکه در درجه اول تغییر قانون خلاف شرع و در رتبه بالاتر تغییر رویه مسئولان است و اگر شخص حاضر به تغییر رویه نبود باید او را عزل کرد

مطرح کرد؛ ولی در این کتاب معیار تقسیم‌بندی شخص حاکم است. نکته دیگر این بخش، تقسیم حکومت نامشروع به عادل و ناعادل است. نویسنده درباره جواز نافرمانی مدنی در مقابل قوانین عادلانه چنین حکومتی تشکیک می‌کند (ص ۱۴۷) هرچند در سطرهای بعدی حق نافرمانی را در راستای اسقاط حاکمیت نامشروع تأیید می‌کند (ص ۱۴۹) و در ادامه برای جواز نافرمانی در مقابل تصمیمات ناعادلانه حاکمان به پنج دسته از آیات قرآن و سیره و سنت معصومان (ع) که در دوران حاکمان جور می‌زیسته‌اند، تمسک می‌کند و مواردی از مخالفت‌های امیرالمؤمنین با تصمیمات خلفا به خصوص خلیفه سوم را نقل می‌کند. همچنین به رفتار افرادی مثل ابوذر، مقداد، عمار و مالک اشتر اشاره می‌کند که با سکوت معصومان تأیید شده‌اند.

۴-۵-۱. ملاحظات

نویسنده در این بخش روایت‌های اهل سنت را از کتاب الغدیر علامه امینی نقل کرده‌است که برای پژوهشی در این سطح قابل دفاع نیست (ص ۱۴۸). بهتر بود ایشان حدیث را از متون اصلی نقل می‌کرد. وی همچنین در نقد نظریه اهل سنت مبنی بر اطاعت از حاکم، صرفاً به ماجرای جعل حدیث اشاره کرده و با نقل دو حدیث بدون ارائه هرگونه دلیلی آن‌ها را مجعول دانسته‌است؛ درحالی‌که در اهل سنت نیز کسانی هستند که در صورت فسق حاکم قائل به عزل یا انعزال او هستند، و بالاتر آن که امام الحرمین جوینی معتقد به قیام و درگیری مسلحانه علیه حاکم فاسق است (تفتازانی، ۱۴۰۹ق: ۵، ۲۴۵). از سوی دیگر افرادی مثل نووی شارح صحیح مسلم علت عدم جواز قیام را وقوع فتنه در جامعه معرفی می‌کند (رک: نووی، بی تا: ۱۲، ۲۲۹-۲۳۱).

نقد دیگر بر نگارنده آن است که می‌نویسد حکومت نامشروع نمی‌تواند قوانین و مقررات و سیاست‌ها و تصمیم‌های منطبق بر حق و عدالت داشته باشد و استدلال او آن است که چنین حکومتی حق خداوند و حق مردم در تعیین سرنوشت را نادیده گرفته‌است (ص ۱۴۸). این استدلال ناتمام است؛ زیرا ممکن است حاکم نامشروع با حمایت مردم حاکم شده باشد، هرچند مآذون از سوی خدا نباشد و از سوی دیگر ملازمه‌ای بین نامشروع بودن و ناکارآمدی نیست.

نویسنده مفاهیم ربوبیت را به الوهیت مرتبط می‌کند و هرگونه اطاعت از افراد را تحت عنوان حاکمیت قرار می‌دهد تا به بحث نافرمانی مدنی

نقد نظریه اهل سنت
مبنی بر اطاعت
از حاکم، صرفاً به
ماجرای جعل حدیث
اشاره کرده و با نقل
دو حدیث بدون ارائه
هرگونه دلیلی آن‌ها را
مجعول دانسته‌است؛
درحالی‌که در اهل
سنت نیز کسانی
هستند که در صورت
فسق حاکم قائل
به عزل یا انعزال او
هستند

ارتباط پیدا کند (ص ۱۴۹-۱۵۲). ارائه چنین تحلیلی از مفاهیم خواننده را قانع نمی‌کند و چنین نیست که هرگونه ارباب‌بودن در متون مورد استناد نویسنده به معنای حاکمیت سیاسی، اجتماعی و فرمانبرداری باشد. این که اهل کتاب احبار و رُهبان را ارباب خود قرار داده‌اند، چنان که روایت امام صادق(ع) نیز بدان اشاره دارد، لزوماً با اطاعت سیاسی متحد نیست و ممکن است شامل حرام و حلال‌های شخصی باشد. نویسنده در این بخش یک بار اعتراض به خلیفه سوم در ماجرای خوردن گوشت صید در حال احرام را به امام علی(ع) نسبت می‌دهد (ص ۱۶۰) و بار دیگر آن را به زبیر منتسب می‌کند (ص ۱۶۲) و در پانویس هریک را به بخشی از کتاب الغدیر علامه امینی مستند می‌کند؛ در حالی که این ماجرا در الغدیر یکبار و از زبان زبیر آمده است (امینی، ۱۴۱۶ق: ۸، ۲۷۰).

فصلنامه نقد کتاب

نقد و مباحث

سال دوم، شماره ۷
پاییز ۱۳۹۵

۱۲۲

۴-۶. فصل هفتم: استثنای نافرمانی

فصل هفتم کتاب به استثنای جواز نافرمانی اختصاص یافته و نویسنده در آن موارد اختلال در نظام اجتماعی، تضعیف حکومت اسلامی و اضرار به غیر را جزء مواردی می‌داند که اشخاص حق نافرمانی مدنی ندارند. در پایان این بحث نویسنده تصریح می‌کند که اصل بر جواز نافرمانی مدنی است مگر این که لازمه نافرمانی یکی از عناوین سه گانه فوق باشد؛ بنابراین در موارد مشکوک نیز جواز نافرمانی به حال خود باقی است (ص ۱۹۹).

۴-۶-۱. ملاحظات

کتاب در این بحث موارد کاربرد قاعده اختلال نظام و کاربرد موارد اضرار به غیر در فقه را به‌طور مستوفی گزارش کرده است؛ در حالی که نیازی به این مقدار از بحث نیست و نقشی در اثبات مدعای نویسنده ندارد.

در صفحه ۱۷۳ مدعی شده است که لازمه نپذیرفتن قاعده ید آن است که اموال دیگران را دزدی و مغصوب و... بدانیم. به نظر می‌رسد این تعبیر مسامحی است و حداکثر لازمه انکار قاعده ید شک در ملکیت دیگران است نه حکم به عدم مالکیت.

نویسنده در صفحه ۱۸۶ عدالت را بر حفظ نظام مقدم می‌داند و برای رسیدن به عدالت گاه لازم می‌داند که نظام اجتماعی نیز مختل شود و برای این مدعا به مواردی مثل قیام امام حسین(ع) مثال می‌زند. ابهام مفهوم اختلال نظام مدعای نویسنده را دچار مشکل می‌کند. آیا واقعه عاشورا و اصولاً جنگ مساوی با اختلال نظام است؟ به نظر می‌رسد نویسنده

فصل هفتم کتاب به استثنای جواز نافرمانی اختصاص یافته و نویسنده در آن موارد اختلال در نظام اجتماعی، تضعیف حکومت اسلامی و اضرار به غیر را جزء مواردی می‌داند که اشخاص حق نافرمانی مدنی ندارند

هرگونه بی‌نظمی را اختلال نظام دانسته‌است؛ درحالی‌که می‌توان مدعی شد اختلال نظام مفهومی گسترده‌تر دارد و هر نوع بی‌نظمی را نمی‌توان اختلال نظام اجتماعی دانست. شاید بتوان درگیری‌های چندین ماهه منجر به پیروزی انقلاب اسلامی را مثالی برای اختلال نظام دانست، وگرنه صرف وقوع جنگ ملازمه‌ای با اختلال نظام ندارد.

در این بخش شایسته بود نویسنده به این پرسش نیز توجه می‌کرد که اگر اعتراض و نافرمانی منجر به تضعیف حاکمیت باشد، ولی عدم اعتراض نیز باعث تثبیت استبداد باشد، تکلیف شهروندان چیست؟ درواقع اگر حفظ حاکمیت ملازم با استمرار برخی اشکال‌ها و مفاسد باشد کدام مقدم است؟

فصلنامه نقدکتاب

نقد و مباحث

سال دوم، شماره ۷
پاییز ۱۳۹۵

۱۳۳

۴-۷. فصل‌های هشتم تا دهم: نقش دولت و مرجع تشخیص

در فصل هشتم، واکنش‌های دولت در برابر نافرمانی مدنی بررسی شده‌است و وظیفه دولت را در گام نخست بررسی مدعای نافرمانان، اقناع ایشان، مدارا و افشاگری، ارجاع به داوری نهادهای قانونی و بالاخره اجرای محرومیت‌های اجتماعی متناسب نافرمانی‌های ناموجه برمی‌شمرد.

فصل نهم کتاب ناظر به تعیین مرجع تشخیص موارد مجاز نافرمانی است که نویسنده دو احتمال را بررسی می‌کند؛ نخست آحاد مردم مثل موارد امر به معروف و نهی از منکر و دیگری نهادهای مستقل درون حاکمیت. نویسنده پس از ذکر این دو احتمال باز هم تصریح می‌کند اگر نهادهای قانونی نتوانستند مشکل را حل کنند، باز هم مرجع تشخیص عرف عام یا عرف خاص است و مردم خود باید تشخیص بدهند که آیا نافرمانی مجاز است یا نه؟ (ص ۲۱۹). بحث بعدی این فصل نیز به تبیین این نکته اختصاص دارد که نافرمانی مدنی وقتی مجاز است که همه راه‌های قانونی برای احقاق حق نافرمانان و ابطال قوانین خلاف شرع و عدالت طی شده باشد. فصل دهم به جمع‌بندی و نتیجه‌گیری اختصاص یافته و نویسنده عصاره کتاب را در حدود سه صفحه بیان کرده‌است.

شایسته بود نویسنده به این پرسش نیز توجه می‌کرد که اگر اعتراض و نافرمانی منجر به تضعیف حاکمیت باشد، ولی عدم اعتراض نیز باعث تثبیت استبداد باشد، تکلیف شهروندان چیست؟ درواقع اگر حفظ حاکمیت ملازم با استمرار برخی اشکال‌ها و مفاسد باشد کدام مقدم است؟

۴-۷-۱. ملاحظات

نویسنده در این بخش دلایل کافی اقامه نکرده‌است و معلوم نیست مثلاً تکلیف بررسی مدعای نافرمانان را با استناد به کدام دلیل بر عهده دولت قرار می‌دهد؟ از سوی دیگر نهادهای مدنی را نیز نادیده گرفته‌است. ظاهراً نویسنده تصور می‌کند، یا باید آحاد مردم نظر بدهند یا نهادهای

حکومتی و فرض دیگری در نظر ندارد. در بخش‌های دیگر مثل لزوم اقناع معترضان هم عمدتاً دلایل نویسنده تکیه بر سیره عملی رسول خدا(ص) و امیرالمؤمنین(ع) است. به نظر می‌رسد با توجه به حداقلی بودن دلالت سیره نمی‌توان از سیره اهل بیت(ع) نتیجه الزامی برای حاکمان دیگر گرفت؛ زیرا می‌دانیم که سیره به‌خصوص در مواردی که با تکرار عمل مواجه نباشیم، توانایی اثبات حکم الزامی ندارد. از رفتار معصوم، حداکثر می‌توان جواز یک فعل را نتیجه گرفت و اثبات وجوب و حتی استحباب یک فعل با تکیه بر سیره معصومان نیازمند قرائن دیگری است که نویسنده در این بخش چیزی از آن قرائن ارائه نکرده است. اثبات جواز نیز مبتنی بر این است که بدانیم این رفتار جزو اختصاصات امام یا پیامبر نیست. به نظر می‌رسد نویسنده کتاب این نکته را پیش‌فرض گرفته است که بین اختیارات حکومتی معصوم با سایر حاکمان تفاوتی نیست؛ ولی این مدعا خود نیازمند اثبات است. هرچند با این فرض نیز اثبات الزام حاکم به اقناع معترضان فاقد دلیل است.

۵. نتیجه‌گیری

کتاب بررسی فقهی فرمانبرداری و نافرمانی مدنی نوشته سیدجواد ورعی کتابی است که تلاش کرده در ده فصل با روشی روشن و محققانه و با تکیه بر منابع فقهی، موضوعی نوین و تحقیق‌نشده در فقه اسلامی را مورد مذاقه قرار دهد و ابهامات فراوان موجود در بحث رابطه حکومت و شهروندان را اندکی برطرف کند. نویسنده اصل نافرمانی را مجاز می‌داند، عصیان شهروندان بر حاکمان را مشروعیت می‌دهد و البته آن را مقید به عدم مفسده می‌کند. کتاب از نظر نگارشی و ویرایش کم‌خطا و قابل‌خواندن است، هرچند در مواردی می‌توانست خلاصه‌تر باشد. اصول روش فقهی کتاب قابل‌دفاع است؛ هرچند ممکن است برخی از خوانندگان در جزییات استدلال‌های نویسنده خدشه وارد کنند.

پی‌نوشت

۱. در صفحه ۱۲۳ سطر ۹ کلمه «طیعوا» و صفحه ۱۸۶ سطر اول کلمه «دارد» به جای کلمه «داد».
۲. حکومت مشروع از نظر نویسنده حکومتی است که حاکم آن از سوی امام معصوم مأذون باشد؛ مثل فقیه.
۳. در این بخش، به نظر می‌رسد در صفحه ۴۵ در عنوان شماره ۲ و ۳ کلمه «اعم»

نویسنده اصل نافرمانی را مجاز می‌داند، عصیان شهروندان بر حاکمان را مشروعیت می‌دهد و البته آن را مقید به عدم مفسده می‌کند. کتاب از نظر نگارشی و ویرایش کم‌خطا و قابل‌خواندن است، هرچند در مواردی می‌توانست خلاصه‌تر باشد. اصول روش فقهی کتاب قابل‌دفاع است؛ هرچند ممکن است برخی از خوانندگان در جزییات استدلال‌های نویسنده خدشه وارد کنند

سهو القلم نویسنده باشد؛ زیرا معنا ندارد که بگوییم گناه اعم از جرم است به این معنا که هر گناهی جرم است؛ ولی هر جرمی گناه نیست. در این صورت باید کلمه اخص به کار می‌رفت یا جای کلمه جرم و گناه عوض می‌شد.

منابع

امینی، عبدالحسین. (۱۴۱۶ق)، الغدیر فی الادب و الکتاب و السنة، قم، مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیة.

تفتازانی، سعدالدین. (۱۴۰۹ق)، شرح المقاصد، تحقیق عبدالرحمان عمیره، بیروت، عالم الکتب.

گلپایگانی، سیدمحمد رضا. (۱۴۱۲ق)، الدر المنضود فی احکام الحدود، تقریر علی کریمی جهرمی، قم، دارالقرآن الکریم.

النووی، یحیی بن شرف. (بی‌تا)، شرح صحیح المسلم، بیروت، دارالقلم.